

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس بیست و چهارم

موانع شناخت؛ تقلید از کافران (۲)

صفحه ۶۲ تا ۶۴

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

سخن به اینجا رسید که پیروی مسلمانان از کافران عقلاً و شرعاً وجهی ندارد، بلکه این کافران هستند که شایسته است از مسلمانان پیروی کنند تا از زندگی حیوانی رهایی یابند و به زندگی انسانی نائل شوند. البته برخی مسلمانان ناآگاه و غربزده، این سخن ما را نمی‌پسندند و در صد دفاع از کافران بر می‌آیند و به ما می‌گویند که قضاوت سیدنا المنصور درباره‌ی غربی‌ها منصفانه نیست؛ چراکه کافران غربی بیشتر از مسلمانان به اخلاق انسانی پایبندند و حتی بیشتر از مسلمانان به احکام اسلام عمل می‌کنند و با این وصف، بی‌فرهنگ شمردن آن‌ها و قیاسشان با اقوام وحشی درست نیست. البته ما انکار نمی‌کنیم که بیشتر مسلمانان به اسلام التزام کافی ندارند و بسیاری از آن‌ها از اخلاق انسانی فاصله گرفته‌اند، ولی این ادعا که کافران غربی از مسلمانان بااخلاق‌ترند و بیشتر به احکام اسلام عمل می‌کنند، توهمی کودکانه ناشی از بی‌خبری درباره‌ی تاریخ و واقعیت‌های جاری در جهان است. به نظر می‌رسد که این مسلمانان ناآگاه و غربزده، نه برداشت درستی از اخلاق انسانی و احکام اسلام دارند و نه اطلاع درستی از تاریخ و سبک زندگی کافران غربی! شاید اگر این مسلمانان ساده‌لوح و احساساتی بدانند که این کافران غربی تاکنون چند جنگ خانمان‌سوز را با بهانه‌های خودخواهانه به کشورهای مختلف تحمیل کرده‌اند و چند میلیون زن و کودک و پیر و جوان را به کام مرگ فرستاده‌اند و چه ویرانی‌های جبران‌ناپذیری را در سرزمین‌های آباد به هم رسانده‌اند و چه جنایات هولناکی را در دوران برده‌داری و دوران استعمار بر ضد بشریت مرتکب شده‌اند و چه ثروت‌ها و منابع هنگفتی را از ممالک اسلامی و کشورهای ضعیف به یغما برده‌اند و چه اختلافات عمیق و خونینی را در میان مسلمانان دامن زده‌اند و چه مذاهب و فرقه‌های انحرافی و خطرناکی را در اسلام به وجود آورده‌اند و چه کودتاهای پلید و ناجوانمردانه‌ای را برای سرنگونی دولت‌های مستقل طراحی و اجرا کرده‌اند و چه مفاصد اخلاقی عجیب و هولناکی را در سطح جهان رواج داده‌اند و چه نسل‌های حرام‌زاده و شروری را برای

ضدیت با خدا در دامن خود پرورش داده‌اند و چه امراض مسری بی‌سابقه و مرگباری را در عصر جدید باعث شده‌اند، نظرشان درباره‌ی آن‌ها تغییر کند! روشن است که این کافران غربی با خوی استکباری و شیطانی خود، بزرگ‌ترین دشمن انسانیت در دو قرن اخیر بوده‌اند و ادّعی این‌که آن‌ها از مسلمانان بااخلاق‌ترند و بیشتر به احکام اسلام عمل می‌کنند، تملّقی خجالت‌آور برای آن‌ها و توهینی رکیک به اسلام و مسلمانان است! از اینجا دانسته می‌شود که قضاوت سیّدنا المنصور درباره‌ی این اقوام وحشی، مبتنی بر درکی عمیق از واقعیت‌های گذشته و حال آن‌هاست و به هیچ وجه قضاوتی نامعقول و غیر منصفانه نیست؛ خصوصاً با توجّه به اینکه این بزرگوار در قضاوت خود درباره‌ی آن‌ها از عبارت «بیشتر آن‌ها» استفاده کرده است تا شمار معدودی از دانشمندان و فرهیختگان موحد و بااخلاق آن‌ها که صادقانه در خدمت بشریت بوده‌اند را از این حکم استثنا فرموده باشد. به هر حال، شکی نیست که فرهنگ فعلی کافران غربی، اگرچه در زرق و برق‌های گوناگون تبلیغاتی پیچیده شده و در حال صدور به اقصی نقاط عالم است، یک فرهنگ منحط و غیر انسانی است و با این وصف، پیروی مسلمانان از آن وجهی ندارد. با این حال، جای تأسّف است که بسیاری از آن‌ها به پیروی از آن روی آورده‌اند و این کار را نشانه‌ی مدنیّت و ترقّی خود پنداشته‌اند. نکته‌ای که در اینجا مطرح می‌شود پیشینه‌ی این پیروی است. سیّدنا المنصور از آنجا که به همه‌ی مسائل با یک دید بسیار عمیق می‌نگرد، به بررسی پیشینه‌ی پیروی از کافران در میان مسلمانان می‌پردازد و تحت عنوان

[پیشینه‌ی پیروی مسلمانان از کافران]

(می‌فرماید:) البته پیروی از گفته و کرده‌ی کافران، به گروهی از مسلمانان جاهل و خودباخته (در برابر غرب) محدود نبوده است؛ بل (با کمال تعجّب و بر خلاف انتظار) گروهی از مسلمانان شاخص (یعنی برجسته) و اهل علم نیز خصوصاً در سده‌های نخستین اسلامی (یعنی عصر حکومت امویان و عباسیان)، تحت تأثیر اقبال خلفاء دوم و سوم (یعنی عمر و عثمان که از روی حسن ظن به شخصیت‌هایی مانند کعب الأحبار و تمیم داری اقبال داشتند و به آن‌ها اجازه‌ی روایت و قصّه‌خوانی می‌دادند؛ چنانکه گزارش‌های متعددی درباره‌ی مراجعات عمر به کعب الأحبار و حضور او در کنار عثمان رسیده و درباره‌ی تمیم داری نیز که یک مسیحی مسلمان شده بود آمده است که خلیفه‌ی دوم، علاقه‌ی خاصی به او داشت، تا جایی که از او با عنوان بهترین مدنی «خیر اهل المدینه» یاد می‌کرد و حتّی او را صاحب کرامات می‌دانست. گویند در سال ۱۴ قمری پس از آن که عمر دستور داد نمازهای نافله در

شب‌های ماه مبارک رمضان [تراویح]، به صورت جماعت گزارده شود، به ابی بن کعب و تمیم داری دستور داد که امامت این نمازها را بر عهده گیرند. نیز آمده است که تمیم نخستین کسی بود که در مسجد پیامبر به قصه‌گویی پرداخت؛ زیرا عمر به کسی اجازه نمی‌داد برای مردم قصه بگوید، ولی به او اجازه داد. بنا بر گزارشی، تمیم در عهده عمر در هفته یک روز و در عهده عثمان، دو روز برای مردم قصه می‌گفت. این قصه‌ها تا حدّ زیادی مبتنی بر روایات یهودی و مسیحی بود. برخی منابع برای تمیم، شأن و مقامی والا قائل‌اند و وی را در زمره‌ی زاهدان و اهل تهجد دانسته‌اند، ولی این در حالی است که کسانی مانند ابن سیرین، اعمالی چون نماز خواندن در جامه‌های گرانبها را به کار تمیم مستند کرده‌اند! به هر حال، تردیدی نیست که کسانی مانند او با پیشینه‌ی یهودی و مسیحی، بخشی از آموزه‌های اهل کتاب را به میان مسلمانان وارد کردند. لذا سیدنا المنصور می‌فرماید که گروهی از مسلمانان اهل علم تحت تأثیر اقبال خلفاء دوم و سوم) و برخی حاکمان اموی به اهل کتاب، به بهره‌گیری از کتب یهودیان (مانند تورات و تلمود) و پیروی از افسانه‌ها و آموزه‌های آنان (که اسرائیلیات نامیده می‌شود) روی آورده‌اند و تحت تأثیر تبلیغات برخی اهل حدیث (که روایاتی بی‌اساس در این زمینه نقل کرده‌اند)، پنداشته‌اند که این کار (یعنی بهره‌گیری از افسانه‌ها و آموزه‌های اهل کتاب)، برای شناخت عقاید و احکام اسلام، مشروع و سودمند است و به این ترتیب، زمینه‌ی تأثیرگذاری آنان (یعنی اهل کتاب) و مسلمانان نزدیک به آنان (که سابقاً از اهل کتاب بودند و سپس مسلمان شدند) بر عقاید و اعمال مسلمانان را فراهم ساخته‌اند و سیاست (با توجه به اینکه کسانی از اهل کتاب به دستگاه خلافت مسلمانان وارد شدند و حتی به منصب وزارت یا تصدّی بیت المال مسلمانان نیز رسیدند) و فرهنگ اسلامی را به سیاست و فرهنگ یهودی آلوده‌اند. در حالی که مسلماً مراجعه به اهل کتاب برای شناخت اسلام و پیروی از آنان در عقاید و اعمال اسلامی، کاری نابخردانه (یعنی غیر عاقلانه) و خطرناک (یعنی مخالف با احتیاط) است و با ضروریات اسلام (یعنی مصرّحات قرآنی) منافات دارد؛ چنانکه خداوند به روشنی فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾^۱ «ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از گروهی از کسانی که کتاب داده شدند پیروی کنید، شما را پس از ایمان تان کافر می‌گردانند» و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

۱. آل عمران/ ۱۰۰.

مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱ «ای کسانی که ایمان آوردید! یهودیان و مسیحیان را دوستان خود نگیرید! برخی دوستان برخی دیگرند و هر کس از شما آنان را به دوستی بگیرد او از آنان است! خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند» و فرموده است: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^۲ «و هرگز یهودیان و نیز مسیحیان از تو خشنود نمی شوند تا آن گاه که از کیش آنان پیروی کنی! بگو رهنمود خدا است که رهنمود است و اگر پس از علمی که به تو رسید، از خواهش های آنان پیروی کنی، برای تو از جانب خدا هیچ سرپرستی و نیز یابوری نخواهد بود!» خصوصاً با توجه به اینکه یهودیان و مسیحیان، هر چند در اصول (اولیه) خود (مانند توحید و نبوت و معاد، در گذشته) با مسلمانان مشترکاتی داشته اند، در عمل قرن هاست که التزام خود به اصول شان را (در اثر تحریف کتاب خود یا إعراض از آن) از دست داده اند و عقاید و اعمال ملحدان (مانند رومیان و هندیان قدیم که قائل به تثلیث و اباحه گرایی بودند) را جایگزین عقاید و اعمال پیامبران شان ساخته اند (این فرمایش سیدنا المنصور خصوصاً در مسیحیت جدید کاملاً آشکار است؛ چراکه این آیین به طور کامل در شرک داخل شده و بیشتر احکام و حدود موسی و عیسی علیهما السلام را از بین برده است). بل مشهود است که یهودیت جدید، تحت تأثیر برخی حوادث تاریخی (مانند اقدامات حزب نازی در آلمان با رهبری هیتلر و ظهور صهیونیسم) و چیدمان (یعنی ساختار) قدرت در قرن اخیر (که به سیطره ی حامیان سیاسی یهود مانند بریتانیا و آمریکا بعد از شکست دشمنان آن مانند آلمان نازی انجامید)، ماهیت دینی خود را تا حد زیادی از دست داده و ماهیتی تقریباً سیاسی (و بازیچه ی دست سیاستمداران) پیدا کرده است و مسیحیت جدید نیز، چه در حوزه ی عقاید (با توجه به تثلیث و صلیب گرایی) و چه در حوزه ی اعمال (با توجه به اباحه گرایی و لابیالی گری)، هیچ تمایز ملموسی از مذاهب مشرکان (یعنی بت پرستان) ندارد و چیزی (قابل توجه) از عقاید و اعمال مذاهب الهی (و ابراهیمی)، در آن باقی نمانده است. (این توضیحات دقیق و بنیادین، حاکی از احاطه ی سیدنا المنصور بر ادیان مختلف و اشراف کامل ایشان بر نقاط ضعف و قوت هر یک از آنهاست. خداوند این عالم بصیر و بی نظیر را برای امامان مهدی حفظ کند؛ چراکه وجود ایشان از نصرت های الهی برای این امام بزرگوار

۱. مائدة / ۵۱.

۲. بقره / ۱۲۰.

است.

بنابراین، روشن شد که پیروی از کافران برای مسلمانان جایز نیست و این به معنای آن است که ایستادگی در برابر کافران بر مسلمانان فرض است؛ چراکه کافران مستکبر جز به پیروی مسلمانان از خود راضی نیستند و به اقتضای قدرت و ثروت خود، همواره در صدد تحمیل فرهنگ خود به مسلمانان هستند و با این وصف، مسلمانان جز مقابله با توطئه‌ها و تجاوزهای آن‌ها چاره‌ای ندارند. اما سؤال این است که بهترین و مؤثرترین روش برای مقابله‌ی مسلمانان با کافران چیست؟ آیا این است که با دست خالی به جنگ آن‌ها بروند و چنانکه رواج پیدا کرده است به خودشان بمبی ببندند و در میان آن‌ها منفجر کنند تا خودشان و چند مسلمان بی‌گناه کشته شوند یا این است که بنا بر فرموده‌ی سیدنا المنصور در این کتاب، از یک سو به تقویت سیاسی، اقتصادی و نظامی خود برای مقابله با کافران پردازند و به تشکیل اتحادیه‌ی کشورهای اسلامی و شبکه‌ی جهانی الهی پردازند و از سوی دیگر به جنگ تبلیغاتی با غرب پردازند و هجومی فرهنگی بر ضد کافران را در قالب معرفی حقانیت اسلام و افشای خباثت دشمنان آن سازماندهی و اجرا نمایند تا زمینه برای نبرد نهایی با هدف سقوط نظام کفر و غلبه‌ی اسلام فراهم شود. سیدنا المنصور به این سؤال پاسخ می‌دهد؛ به این ترتیب که راه دوم را بهترین راه می‌شمارد و تحت عنوان

[روش صحیح مقابله با کافران]

(می‌فرماید:) با این حال، باید دانست که پیروی مسلمانان از کافران، (همیشه خواسته و دانسته و از روی شیفتگی به فرهنگ شیطانی آنان نبوده، بل) بیش از آنکه خواسته و دانسته باشد، ناخواسته و نادانسته بوده و در قالب تأثیرپذیری قهری (یعنی وضعی و طبیعی) از تبلیغات (رسانه‌ای) و تلقینات (سیاسی) آنان، انجام گرفته است؛ زیرا در نظام جدید جهانی که مانند شبکه‌ای (عنکبوتی) به هم پیوسته و وابسته شده است، هر گروهی که قدرت و ثروت بیشتری دارد، به طور طبیعی (با به کارگیری قدرت و ثروت خود) فرهنگ خود را بر گروه‌های دیگر (که قدرت و ثروت کمتری دارند) تحمیل می‌کند و آن‌ها را خواسته یا ناخواسته به پیروی از خود وامی‌دارد و از آنجا که در دو قرن اخیر، بیشترین قدرت و ثروت در اختیار کافران غربی بوده، فرهنگ آنان به فرهنگ حاکم بر جهان (از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب) تبدیل شده و تبعاً بر فرهنگ مسلمانان (که جزئی از این جامعه‌ی جهانی هستند) سایه انداخته است. روشن است که این سیطره،

ناشی از برتری فرهنگ کافران بر فرهنگ مسلمانان نبوده (چون روشن شد که فرهنگ کافران بر فرهنگ حیوانات هم برتری ندارد چه رسد به مسلمانان؛ همچنانکه خداوند فرموده است: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾؛ «آن‌ها مانند چهارپایانند، بلکه آن‌ها گمراه‌ترند!»؛ بنابراین، سیطره‌ی فرهنگ آنان بر جهان ناشی از برتری فرهنگی آنان نبوده، بلکه از برتری سیاسی و اقتصادی آنان نشأت گرفته است و (در نتیجه) با زوال آن (در مصاف سیاست و اقتصاد اسلامی)، از بین خواهد رفت (یعنی هرگاه برتری سیاسی و اقتصادی کافران در مصاف سیاست و اقتصاد مسلمانان از بین برود، در فرایندی طبیعی فرهنگ آنان نیز به فراموشی سپرده می‌شود و جای خود را به فرهنگ اسلامی می‌دهد؛ چراکه وابسته به قدرت و ثروت آنان بوده است). از این رو، برتری سیاسی و اقتصادی مسلمانان، به مثابه‌ی آرمانی دست‌یافتنی (و نه غیر ممکن)، برای صیانت (یعنی پاسداری) از فرهنگ اسلامی‌شان (در قدم اول) و سپس تحمیل آن بر جهان (در قدم دوم)، یک ضرورت قطعی است که نمی‌توان جایگزینی برای آن پیدا کرد (چون هر قدر هم که برتری فرهنگی مسلمانان زیاد باشد، بدون قدرت و ثروت نمی‌توانند آن را حفظ کنند و بر جهان حاکم سازند و لذا چاره‌ای جز دست یافتن آن‌ها به قدرت و ثروت کافی نیست، ولی این قدرت و ثروت کافی برای مسلمانان یک هدف محسوب نمی‌شود، بلکه تنها یک وسیله برای پیروزی اسلام بر کفر است)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛^۱ «و برای آنان هر چه از قوت که می‌توانید، فراهم آورید!» (و از اینجا معلوم می‌شود که تحصیل قدرت برای مقابله با جهان کفر بر مسلمانان فرض است، ولی سؤال این است که مسلمانان با این فقر و ضعفی که در حال حاضر دارند چگونه می‌توانند به برتری سیاسی و اقتصادی بر کافران نائل شوند؟! آیا این کار برای آن‌ها ممکن است؟! سیدنا المنصور در پاسخ به این سؤال می‌فرماید: هر چند واقع آن است که تحصیل این برتری (برای مسلمانان) در حال حاضر، (به خاطر سستی‌های آنان در گذشته) دشواری‌های فراوانی پیدا کرده، تا حدی که نزدیک است محال پنداشته شود (نه اینکه واقعاً محال باشد، ولی از فرط دشواری نزدیک است مسلمانان یا کافران یا هر دو آن را محال تصور کنند)؛ زیرا بیشتر زیرساخت‌های آن (که مقدمات و پیش‌نیازهای آن محسوب می‌شود) در میان مسلمانان ایجاد نشده است و ایجاد آن‌ها (به چهار چیز احتیاج دارد): به اراده (جمعی یعنی عزم مشترک جهان اسلام)، همت (یعنی اهتمام کافی مسلمانان به تحقق این

۱. أنفال/ ۶۰.

اراده‌ی جمعی)، هماهنگی (میان کشورها و گروه‌های اسلامی برای رسیدن به هدف مشترک که در پرتو یک اتحاد اسلامی حاصل می‌شود) و زمان کافی (برای به ثمر نشستن این تلاش‌ها) نیاز دارد، در حالی که مسلمانان، به دلیل خودباختگی (یعنی از دست دادن حس اعتماد به نفس و تسلیم شدن به شرایط موجود)، تنبلی (یعنی سستی و کوتاهی در انجام وظایف به سبب کسالت و بی‌حوصلگی)، اختلافات سیاسی و مذهبی (میان کشورها و گروه‌های اسلامی که به خون یکدیگر تشنه‌اند و حاضر نیستند با هم همکاری کنند) و فقدان رهبر واحد و شایسته (که آن‌ها را در زیر یک پرچم متحد کند؛ با توجه به اینکه رهبران آن‌ها همگی خائن‌اند)، اراده، همت و هماهنگی لازم برای آن را فاقدند و زمان کافی برای آن را در اختیار ندارند (از اینجا دانسته می‌شود که خودباختگی، تنبلی، اختلافات سیاسی و مذهبی و فقدان رهبری واحد و شایسته، مانع از شکل‌گیری اراده، همت و هماهنگی لازم در میان مسلمانان است و وقت آن‌ها را ضایع می‌کند؛ خصوصاً با توجه به اینکه کافران در یک طرف به تماشای آن‌ها نمی‌ایستند تا آن‌ها به برتری سیاسی و اقتصادی نائل شوند، بلکه به پیشرفت‌های خود در این حوزه‌ها ادامه می‌دهند و با این وصف، مسلمانان برای پیشی گرفتن از آن‌ها باید سریع‌تر از آن‌ها حرکت کنند و به پیشرفت‌های انقلابی نائل شوند و این به سادگی و در کوتاه‌مدت عملی نیست) و با این وصف، شاید یافتن راهکاری عملی‌تر و کوتاه‌مدت در کنار پیگیری راهکار آرمانی و درازمدت (که همان برتری سیاسی و اقتصادی مسلمانان است)، برای مقاومت در برابر هجوم فرهنگی کافران (و البته خریدن زمان برای پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی)، ضروری باشد و آن راهکار، (لزوماً جنگ نیست؛ چراکه جنگ در زمانی که مسلمانان از درون متلاشی و پراکنده شده‌اند و قوای سیاسی، اقتصادی و نظامی لازم را ندارند و حتی برای لباس زیرشان به کافران غربی وابسته و نیازمندند، نمی‌تواند به سود مسلمانان تمام شود، بلکه تنها به ریختن خون مسلمانان و از بین رفتن زیرساخت‌های سیاسی و اقتصادی‌شان در مصاف با کافران می‌انجامد و هزینه‌های سنگین انسانی و مالی را به آن‌ها تحمیل و سود سرشاری را نصیب کافران می‌کند. با این وصف، آن راهکار) همانا تبلیغات (اسلامی) است؛ زیرا تبلیغات، مؤثرترین (با توجه به تأثیرگذاری بیشتر آن بر روی افکار عمومی جهان و نیروی انسانی کافران از طریق مسلمان کردن مردم آنان) و کم‌هزینه‌ترین کاری (در مقایسه با جنگ) است که می‌توان (در میان‌مدت) برای کاهش قدرت سیاسی و اقتصادی آنان و نفوذشان در میان مسلمانان انجام داد (البته روشن است که جنگ هم به وقت خودش لازم خواهد بود و زمان آن خواهد رسید؛ جدا از آنکه دفاع در برابر هجوم نظامی کافران اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان

در برابر غارت اموال و هتک نوامیس مسلمانان سکوت کرد، ولی کار اصلی و تهاجمی در مصاف کافران در حال حاضر تبلیغات است). هر چند این کاری است که آنان (یعنی کافران) نیز با بهره‌گیری از ابزارهای کارآمد (مانند اینترنت، سینما و شبکه‌های ماهواره‌ای)، در مقابل مسلمانان انجام می‌دهند (گو اینکه آنان هم به مؤثرتر بودن و کم‌هزینه‌تر بودن این کار نسبت به جنگ پی برده‌اند و بسیار بیشتر از اقدامات نظامی متکی بر آن هستند؛ با توجه به اینکه آنان در قرن اخیر با نیروی تبلیغات بر جهان استیلا پیدا کرده‌اند و نیروی نظامی‌شان تنها حفظ‌کننده‌ی سلطه‌ای بوده است که با نیروی تبلیغات به دست آورده‌اند. بنابراین، آنان نیز با بهره‌گیری از ابزارهای کارآمدتر مشغول تبلیغات بر ضد اسلام و مسلمانان هستند)، ولی باید دانست که محتوای تبلیغات همیشه از ابزارهای آن کارآمدتر بوده و توانسته است با قوت خود، ضعف آن‌ها را جبران کند (بنابراین، تبلیغات اسلامی اگرچه با ابزارهای ضعیف‌تری انجام شود، می‌تواند تبلیغات کافران را خنثی نماید؛ چراکه محتوای غنی‌تری دارد)؛ چنانکه پیامبران، با بهره‌گیری از همین امکان، بر اقویای زمان خود غالب آمدند، و گرنه غلبه‌ی‌شان بر آنان با تکیه بر قدرت و ثروت ممکن نبود (چراکه بیشتر پیامبران و پیروانشان افراد فقیر و ضعیفی بودند و قدرت و ثروت بیشتری نداشتند، ولی محتوای پیامشان باعث شد که تبلیغات‌شان به نتیجه برسد و حتی برایشان قدرت و ثروت ایجاد کند)؛ چنانکه خداوند به عنوان نمونه از فرعون در برابر موسی علیه السلام یاد کرده و فرموده است: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِّصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ؛ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ؛ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾^۱ «و فرعون در میان قوم خود آواز داد، گفت: ای قوم من! آیا پادشاهی مصر از آن من نیست و این رودها از زیر من جاری نمی‌شوند؟! آیا نمی‌بینید؟! یا من برترم از این کسی که ناچیز است و نزدیک نیست به روشنی سخن گوید! پس چرا بر او دستبندهایی از طلا نازل نشد یا فرشتگان به همراهی او نیامدند؟!»، در حالی که موسی علیه السلام با همه‌ی این اوصاف، بر او غالب شد (و قدرت و ثروت او را به آب داد)؛ همچنانکه سلطه‌ی مسلمانان در دهه‌های نخستین اسلامی بر امپراتوری‌های غرب و شرق (مانند کسرا و قیصر)، ناشی از ابزارهای پیشرفته‌ی تبلیغاتی یا حتی نظامی آنان نبود (چون واضح است که ابزارهای تبلیغاتی و نظامی امپراتوری‌های شرق و غرب بسیار پیشرفته‌تر از آنان بود)،

۱. زخرف/ ۵۱ تا ۵۳.

بل ناشی از جذّابیت پیام آنان بود که توانست زرق و برق‌های امپراتوری‌های جهان را از چشم مردم بپندازد و زمینه‌ی پیشروی‌های سیاسی و نظامی آنان به رغم امکانات محدودشان را فراهم سازد. (منظور سیدنا المنصور آن است که باید از این تاریخ درس گرفت؛ چراکه این واقعه تکرارپذیر است و مسلمانان می‌توانند باز هم با تکیه بر محتوای تبلیغات خود، هیمنه‌ی ابرقدرت‌ها را در هم بکوبند و بر شوکت کافران غالب آیند.)

حاصل (این مبحث) آنکه شناخت حق برای کسانی میسر است که تقلید را در همه‌ی صورت‌های آن اعم از تقلید پیشینیان، عالمان، ظالمان، کافران و اکثریت مردم وانهاده و (در همه‌ی امور محقق باشند؛ به این ترتیب که) عقل را معیار شناخت خود قرار داده باشند و در زمینه‌ی عقاید و اعمال خود، به ظنّ حاصل از گفته و کرده‌ی دیگران قانع نباشند (بلکه تنها در پی یقین باشند).

و السلام علیکم و رحمت الله